

بسم الله الرحمن الرحيم

در سال دهم هجرت، پیامبر خدا تصمیم گرفت حج گزارد و آن را به مردم اعلام کرد. مردم فراوانی به مدینه آمدند تا در حج به او اقتدا کنند؛ حجی که حجّة الوداع، حجّة الاسلام، حجّة البلاغ، حجّة الکمال و حجّة التمام خوانده می‌شود و رسول خدا (ص) پس از هجرت تا زمان وفاتش، بجز آن، حجی نگزارد.

رسول خدا (ص) هنگام خروج از مدینه همه زنان خود را در کجاوه‌ها با خود برد. اهل بیت رسول خدا (ص) و مهاجر و انصار همراهش بودند و هر کس از قبیله‌های عرب و توده‌های مردم که می‌خواستند نیز با رسول خدا (ص) همراه شدند. در آن هنگام، آبله یا حصبه‌ای آمد که بسیاری از مردم را از حج گزاردن همراه با او باز داشت؛ با این حال، همراه او آن قدر جمعیت بود که شمار [دقیق] آن را جز خدای متعال نمی‌دانند. برخی معتقدند نود هزار نفر با او حرکت کردند؛ برخی، صد و چهارده هزار نفر و برخی، صد و بیست هزار؛ حتی صد و بیست و چهار هزار و بیشتر از آن هم گفته شده و این، تنها تعداد کسانی است که همراه با رسول خدا (ص) از مدینه حرکت کردند؛ اما تعداد کسانی که با او حج گزاردند، بیش از آن است، مانند کسانی که در مکه ساکن بودند و یا کسانی که با حضرت علی (ع) و ابو موسی از یمن آمده بودند.

رسول خدا (ص) در روز شنبه، پنج یا شش روز مانده به آخر ذی‌قعدة، غسل کرد، به خود روغن مالید، موهایش را شانه زد و تنها با یک پیراهن و یک لنگ یمانی، از مدینه بیرون آمد و تا روز سه شنبه از منازل ملل، شرف السیال، روحاء، منصور، متعشی، اثایه و عرج عبور کرد. روز سه شنبه در گردنه جحفه (به نام لحي جمل) حجامت نمود. چهارشنبه به مسیر خود ادامه داد و از منازل سقیاء، ابواء، جحفه، قدید گذر کرد و روز یکشنبه وارد عسفان و سپس غمیم گردید. در این منزل، پیادگان نزد حضرت آمدند و از سختی پیاده‌روی شکایت کردند. رسول خدا (ص) فرمود: «از پویه کمک بگیرید». پویه، راه رفتن سریع، اما آرامتر از دویدن است. همین گونه راه رفتند و آسوده شدند.

رسول خدا (ص) دو شنبه در مَرَّ الظَّهْران بود و تا نزدیکی شب از آنجا نرفت و غروب آفتاب را در سَرَف بود و روز سه شنبه داخل شهر مکه شد. چون مناسک حج را به پایان برد، با همان جمعیت انبوه به سوی مدینه بازگشت و چون در روز پنجشنبه، هجدهم ذی‌حجه، به غدیر خم (برکه‌ای به نام خُم) در جُحْفه، جایی که راه‌های مدینه و مصر و عراق از هم جدا می‌شدند، رسید، جبرئیل امین با این آیه از سوی خدا بر او فرود آمد که: «ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، برسان...» (مائده / ۶۷) و به او فرمان داد که علی (ع) را برای مردم به عنوان رهبر معرفی کند و آنچه را درباره ولایت او و وجوب اطاعت از او بر همه، نازل شده است، به آنان برساند.

پیدشگامان حاجیان، نزدیک جُحفه بودند. از این رو پیامبر خدا (ص) فرمان داد کسانی که جلو رفته‌اند، باز آیند و حاضران نیز در همان جا به انتظار آنان که هنوز نیامده‌اند، بنشینند، اما از نشستن در سایه پنج درخت بزرگ سَمْرَه یا طَلْح که نزدیک به هم بودند منع کرد (تا آن مکان برای اقامه نماز خالی بماند). مردم، هر کدام در گوشه‌ای، جا گرفتند و زیر آن درختان هم جارو و روفته شد. هنگام اذان ظهر رسول خدا (ص) به سمت آن درختان رفت و در زیر آنها با مردم نماز گزارد. روزی به شدت گرم بود و هر کس، گوشه‌ای از ردایش را بر سر می‌کشید و گوشه‌ای دیگر را از شدت گرما زیر پاهایش می‌نهاد.

بر روی درخت‌های سَمْرَه یا طَلْح، سایبانی پارچه‌ای در برابر خورشید برای پیامبر خدا آماده ساختند و چون نمازش را به پایان برد، در میان مردم و بر روی کجاوه‌های شتران، به سخنرانی برخاست و صدایش را بلند کرد و به همه رساند و گفت: «سپاس، از آن خداست و از او کمک می‌گیریم و به او ایمان داریم و بر او توکل می‌کنیم و از شرارت‌های نفس و کارهای زشتان، به او پناه می‌بریم؛ همو که چون کسی را گمراه گذارد، هدایتگری نخواهد داشت و چون کسی را هدایت کند، گمراه کننده‌ای ندارد و گواهی می‌دهم به یکتایی خدا و بندگی و رسالت محمد.

اما بعد؛ ای مردم! من به زودی دعوت حق را اجابت می‌کنم و پیرامون رسالت من سوال می‌شود. از شما نیز می‌پرسند. شما چه پاسخی دارید؟

گفتند: گواهی می‌دهیم که تو رساندی و خیرخواهی کردی و کوشش نمودی. پس خدا به تو جزای خیر دهد!

فرمود: «آیا به این که خدایی جز خداوند یکتا نیست و محمد، بنده و فرستاده اوست و بهشت و دوزخش حقیقت دارد و مرگ حق است، گواهی نمی‌دهید؟ و به این که قیامت، بی‌هیچ تردیدی آمدنی است و خداوند، همه آرمیدگان قبرها را برمی‌انگیزد؟» گفتند: چرا، به این گواهی می‌دهیم. گفت: «خدایا! تو گواه باش.»

سپس فرمود: «ای مردم! آیا نمی‌شنوید؟». گفتند: چرا.

گفت: «من پیش از شما، به حوض [کوثر] وارد می‌شوم و شما، در کنار آن نزد من می‌آید. پهنای آن حوض به اندازه فاصله میان صنعا (در یمن) و بَصْرَه (در جنوب سوریه) است و جام‌های آن پرشمار چون ستارگان، و نقره‌ای است. بنگرید که درباره تقلین (دو چیز گران‌سنگ)، بعد از من، چگونه رفتار می‌کنید.»

کسی ندا داد: ای پیامبر خدا! این دو چیز گرانبها چیستند؟

گفت: «ثقل بزرگ‌تر، کتاب خداست که یک طرفش در دست خدای عز و جل و سوی دیگرش در دستان شماست. به آن، چنگ زیند تا گمراه نگردید؛ و ثقل دیگر که کوچک‌تر است: خاندان من است. خدای ریزبین آگاه به من خبر داده که هرگز آن

دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض [کوثر] بر من می‌آیند، و من، این را از پروردگارم برای آن دو خواستم. پس بر آنها پیشی مگیرید، که هلاک می‌شوید و از آنها عقب نمانید، که هلاک می‌شوید».

سپس دست علی (ع) را گرفت و آن را تا آنجا بالا برد، که سفیدی زیر بغل هر دو پیدا شد. همه مردم، علی (ع) را شناختند. آن گاه رسول خدا (ص) فرمود: «ای مردم! چه کسی به مؤمنان از خود آنان سزاوارتر است؟» گفتند: خدا و پیامبرش داناترند. فرمود: «خدا، مولای من است و من مولای مؤمنانم و به آنان از خودشان سزاوارترم. پس، هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست». سه بار این را گفت (و در نقل احمد، پیشوای حنبلیان، «چهار بار» آمده است).

آن گاه عرضه داشت: «خدایا! با هر که با او دوستی می‌ورزد، دوستی کن و با هر که با او دشمنی می‌ورزد، دشمنی کن و هر که او را دوست می‌دارد، دوست بدار و هر که دشمنش می‌دارد، دشمن بدار و هر که یاری‌اش می‌کند، یاری‌اش کن و هر که رهایش می‌کند، رهایش کن و حق را بر مدار او بچرخان. هان! حاضران به غایبان برسانند».

هنوز متفرق نشده بودند که جبرئیل، امین وحی الهی، این آیه را آورد: «امروز دینتان را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم» (مائده/ ۳). پیامبر خدا گفت: «اللّه اکبر بر کمال یافتن دین و کامل شدن نعمت و رضایت پروردگار به رسالتم و ولایت علی (ع) پس از من!».

سپس جمعیت، شروع کردند به تبریک گفتن به امیر مؤمنان (ع). از جمله کسانی که پیشاپیش دیگر صحابه بر او تهنیت گفتند، ابو بکر و عمر بودند که هر یک می‌گفتند: به به! ای پسر ابو طالب! تو مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان شدی. ابن عباس نیز گفت: به خدا سوگند، [ولایت علی (ع)] بر عهده مردم واجب گردید.

حسان گفت: ای پیامبر خدا! به من اجازه بده تا اشعاری را درباره علی (ع) بسرایم تا آنها را بشنوی. فرمود: «با برکت خدا بگو».

حسان برخاست و گفت: ای بزرگان قریش! شعرم را در حضور پیامبر خدا (ص) پیرامون ولایتی که واجب گردید، می‌سرایم. و شعری سرود که ابتدای آن چنین است: «در روز برکه، در برکه ی خم، پیامبر شان ندای شان می‌دهد؛ پس به ندای رسول، گوش فرا ده!...»

این مجملی از واقعه غدیر بود. امت بر این واقعه، اتفاق دارند و در جهان و بر روی زمین، واقعه اسلامی دیگری به نام «غدیر» وجود ندارد و چنانچه گفته شود، «روز غدیر»، جز همین واقعه منظور نیست و اگر نام مکانش برده شود، منظور، همین محل معروف نزدیک به جحفه است و هیچ یک از کاوشگران و پژوهشگران، غیر آن را نمی‌شناسند.^۱

با پایان یافتن خطابه غدیر مردم سوی پیامبر اکرم (ص) و علی بن ابیطالب (ع) هجوم آوردند تا با ایشان بیعت نمایند.

با دستور پیامبر اکرم (ص) دو خیمه برپا شد. در یکی خود آن حضرت و در دیگری علی بن ابیطالب (ع) نشسته و سه روز در آنجا اقامت نمودند که بعدها، آن سه روز، «ایام الولاية» نام گرفت. در این سه روز، مردم دسته دسته آمدند و با پیامبر اکرم (ص) تجدید پیمان و با علی (ع) به عنوان امیرالمومنین بیعت کردند و تبریک گفتند.

زنها نیز با دست گذاشتن در ظرف آبی که حضرت علی (ع) دست مبارکش را در آن زده بود مراسم بیعت را انجام دادند. در این مراسم پیامبر خدا (ص) عمامه خود را که «سحاب» نام داشت به عنوان تاج افتخار بر سر امیرالمومنین (ع) قرار دادند. جبرئیل (ع) نازل شد و گفت: به خدا قسم روزی مانند امروز ندیدم. چقدر کار پسر عمویش را محکم نمود! برای او پیمانی بست که جز کافر به خدا و رسولش کسی برهم نمی زند وای بر کسی که پیمان او را بشکند.^۲

در لحظات پایانی روز غدیر شخصی بنام حارث بن نعمان فهری نزد پیامبر (ص) آمد و گفت: خداوندا اگر آنچه محمد (ص) می گوید حق و از جانب توست سنگی از آسمان بر ما بیار یا عذاب دردناکی بر ما بفرست؛ ناگهان سنگی از آسمان فرود آمد و بر سرش خورد و از پشتش خارج شد و آن مرد را هلاک کرد! آیه شریفه: **سئل سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع من الله ذي المعارج** (معارج / ۱-۳) در این مورد نازل شده است.^۳

اگرچه جا داشت این واقعه مهم با خطابه ارزشمند پیامبر اکرم (ص) و با داشتن بیش از یکصد و بیست هزار شنونده و راوی مستقیم، همیشه بر سر زبانها گفتگو شود و سینه به سینه رایج باشد، متأسفانه با جو حاکم بر اجتماع مسلمین و حوادث هولناک پس از رحلت پیامبر (ص) و اعلام ممنوعیت نقل حدیث از طرف هیئت حاکمه، سخنان سرنوشت ساز پیامبر خدا (ص) مدتی از دسترس مردم و نسلهای بعدی تا حدودی خارج شد؛ اما چون هیچ حدیثی به اندازه حدیث غدیر راوی نداشته، این وضعیت هم نتوانست از انتشار آن در بین آحاد مسلمین جلوگیری کند.

۱. الغدير، ۳۶-۳۲/۱. همراه با کمی تلخیص

۲. بحار الانوار، ۳۷ / ۱۲۰ و ۱۶۱

۳. مجمع البیان، ۱۰ / ۵۲۹.